

با متنبی در دیوانش

دکتر یدالله رفیعی

استادیار دانشگاه آزاد اسلامی تبریز

چکیده

از آنجایی که نگارنده مقاله، اخیراً یک طرح تحقیقاتی در باره دیوان متنبی تحت عنوان «بررسی استعاره و تمثیل در دیوان متنبی» انجام داده است و در این تحقیق تمام دیوان را بیت به بیت از نظر گذرانده است و ابیاتی را که به نظر وی دارای استعاره و تمثیل بوده است استخراج کرده است و هر بیت را ابتدا به فارسی شرح داده، سپس وجوه بلاغی آن را بررسی کرده است و برای این امر بدیهی است که به بسیاری از شروح دیوان مراجعه کرده است، لذا دریافته است که اشعار متنبی را از دو جهت می‌توان بررسی کرد: ۱- تاریخی ۲- موضوعی.

هرچند دیوان متنبی بارها به عربی شرح داده شده است و مقالات زیادی پیرامون آن نوشته شده است ولی برای آشنایی بیشتر با بازتاب مسائل تاریخی و بلاغی در شعر متنبی ضروری می‌نماید که مقالاتی هم در این زمینه نوشته شود تا این شاعر بزرگ بیش از پیش به اهل ادب معرفی گردد.

در این مقاله اشعار متنبی از این دو جهت بررسی می‌شود ولی چون برای ذکر شواهد زیاد، در این مقاله مجال نیست، تنها به ذکر یک یا دو مورد اکتفا می‌شود و گرنه پر واضح است که برای هر مورد چندین نمونه می‌توان ذکر کرد.

کلید واژه ها: متنبی، دیوان، تاریخی، موضوعی.

مقدمه

احمد بن حسین بن حسن بن عبدالصمد به سال ۳۰۴ هجری در کوفه و در محله‌ای به نام کنده متولد شد، از این رو به او لقب کنندی یا کوفی داده‌اند. متنّبی در خردسالی مادرش را از دست داد و جدّه مادری‌اش وظیفه مادری وی را به عهده گرفت، شاعر هم از میان خویشان و بستگان خود تنها کسی را که در دیوان خویش نام برده، جدّه مادری‌اش بوده که سوگ‌نامه‌ای در رثای وی با این مطلع سروده است:

أَلَا لَأَرَى الْأَحْدَاثَ مَدْحًا وَ لَا ذَمًّا فَمَا بَطُّشَهَا جَهْلًا وَ لَا كَفَّهَا حِلْمًا

(متنّبی، بی تا: ۱۷۴)

در مورد ملقّب شدن او به متنّبی اقوال زیادی ذکر شده‌است از قبیل این که گفته‌اند: «وی برای آن که اعراب بادیه را به سوی خود جلب کند از نزول باران پیش از باریدن و از اخبار آینده پیش از وقوع، خبر می‌داد. لذا ملقّب به متنّبی شد ولی متنّبی از این لقب خوشش نمی‌آمد.» (فروخ، ۱۹۸۵: ۴۵۸)

حنالفاخوری در تاریخ الادب العربی در این باره چنین می‌گوید: مورخان در باره اینکه آیا او ادعای نبوت داشته‌است اختلاف نظر دارند ولی آنچه مسلم است این است که شاعر شورشی را که رنگ دینی سیاسی داشته‌است رهبری کرده‌است و با گشادگی زبانش و شیوایی بیانش بنی کلب را به طرف خود جلب کرده‌است و بعید نیست که در بین آنها، ادعای نبوت هم کرده باشد و سخنانی هم بر آنها خوانده باشد تا گمان شود که به او وحی می‌شود تا از او پیروی کنند. وقتی که امر شورش بالا گرفت لؤلؤء که از جانب اخشید امیر حمص بود، قصد او کرد و با او جنگید و پیروانش را پراکنده کرد و او را به اسارت در آورد و او را دو سال در حمص زندانی کرد تا این که

تعهد داد دیگر این ادعا را تکرار نکند لذا از زندان آزاد شد و از آن زمان به بعد این لقب را به او دادند. (الفاخوری، ۱۹۸۷: ۶۰۰ و ۵۹۹)
ولی واحدی که یکی از معروفترین شارحان دیوان متنبی است دلیل این امر را سرودن دو بیت زیر می‌داند:

۱- ما مَقَامِي بِأَرْضِ نَخْلَةَ إِلَّا لِمَقَامِ الْمَسِيحِ بَيْنَ يَهُودِ

متنبی در این بیت خود را با حضرت مسیح(ع) قیاس نموده است.

۲- أَنَا فِي أُمَّةٍ تَدَارِكُهَا اللَّهُ غَرِيبٌ كَصَالِحٍ فِي تَمُودِ

و در این بیت متنبی خود را به حضرت صالح(ع) تشبیه کرده است و خود را همچون پیامبری از پیامبران خدا می‌داند. (واحدی: ۳۲)
اگر بخواهیم در شعر متنبی اظهار نظر کنیم می‌توانیم از جهت تاریخی و موضوعی مورد نقد و بررسی قرار دهیم.

الف - از لحاظ تاریخی :

اشعار متنبی از جهت تاریخی به چهار دوره تقسیم می‌شود.
دوره اول: این مرحله، دوره جوانی اوست. متنبی در این دوره، اشعاری در موضوعات گوناگون از قبیل مدح، فخر و مذمت روزگار به نظم درآورده است. اشعار این دوره بیانگر روح بلند پروازی، تهوّر و اغراق متنبی در افتخار به خویش است.

چند نکته در اشعار این دوره متنبی، قابل توجه است و آن عبارت است از:

۱- **بدیهه سرایی**: با توجه به این که متنبی بیشتر اشعار این دوره را در سنین

نوجوانی، بدون مقدمه و به صورت ارتجالی سروده است، باید گفت: شعر و شاعری با ذات متنبی عجین بوده است. گویند: روزی عبیدالله بن خلکان هدیه‌ای به او داد، متنبی بعد از گرفتن هدیه بلافاصله این ابیات را سرود:

« قَدْ شَغَلَ النَّاسَ كَثْرَةُ الْأَمَلِ وَأَنْتَ بِالْمَكْرُمَاتِ فِي شُغْلٍ
 تَمَثَّلُوا حَاتِمًا وَ لَوْ عَقَلُوا لَكُنْتَ فِي الْجُودِ غَايَةَ الْمَثَلِ
 أَهْلًا وَ سَهْلًا بِمَا بَعَثَتْ بِهِ إِيهَا أَبَا قَاسِمٍ وَبِالرُّسُلِ
 هَدِيَّةً مَا رَأَيْتُ مُهْدِيَهَا إِلَّا رَأَيْتُ الْعِبَادَ فِي رَجُلٍ
 أَقْلٌ مَا فِي أَقْلِهَا سَمَكٌ يَسْبِخُ فِي بَرَكَةِ مِنَ الْعَسَلِ
 كَيْفَ أَكْفِي عَلَى أَجَلٍ يَدٍ مَنْ لَا يَرَى أَنَّهَا يَدٌ قَبْلِي »
 (متنبی: ۲۲)

(آرزوهای زیاد مردم را مشغول کرده است و حال آن که تو به بخشش و

کرامت مشغولی.

مردم حاتم را در جود و بخشش مثل زده‌اند ولی اگر با چشم عقل می‌نگریستند

درمی‌یافتند که تو در جود و بخشش از هر کسی برای مثل زدن سزاوارتری.

(ایها: اسم فعل است، یعنی؛ خودداری کن) ای اباقاسم هدیه‌ات و فرستاده‌ات را با جان

ودل پذیرفتم، پس دیگر هدیه نفرست چون تو هدیه‌های بسیار فرستاده‌ای.

هدیه‌ای که من هدیه دهنده آن را ندیدم جز اینکه تمام هدیه دهنده‌ها و بخششها را در

یک نفر دیدم. (تمام صفات جود و بخشش در یک نفر گرد آمده است).

کمترین چیزی که در این هدیه است، یک ماهی است که در برکه‌ای از عسل شنا

می‌کند. (این هدیه بسیار عظیم است).

چگونه آن را جبران کنم، حال آن که این هدیه به نزد هدیه دهنده‌اش بسیار کوچک

است و آن را بزرگ نمی‌شمارد).

پرواضح است که این ابیات با این صور خیال جز از ذوقی شاعرانه بر نمی‌خیزد.

۲- بلاغت: اشعار این دوره زندگی متنبی با این که دوره آغازین اوست

سراسر با بلاغت آمیخته است. به عنوان نمونه در ابیات بالا؛ در بیت دوم آنجا که

ممدوح خود را به طور غیر مستقیم در جود و بخشش به حاتم تشبیه کرده است و حتی بر حاتم نیز برتری داده است. (تشبیه تفضیل مضمّر) و در بیت پنجم برکه را استعاره از ظرف عسل آورده است و این گونه به تصویر کشیده که گویا ماهی در برکه‌ای از عسل شنا می‌کند.

۳- **فخر:** اشعار این دوره از متنبی بازتاب دهنده روح بلند پروازی، تهور و

اغراق متنبی در خودستایی است و او در همین دوره است که خود را نظیر پیامبران می‌داند و ابیات مذکور را سروده است، که چند نمونه دیگر از آن در ذیل ذکر می‌شود:

« **إِنْ أُنْ مَعْجَبًا فَعُجِبُ عَجِيبٌ** **لَمْ يَجِدْ فَوْقَ نَفْسِهِ مِنْ مَزِيدٍ**
أَنَا تَرِبُ النَّسْدَى وَرَبُّ الْقَوَافِي **وَسَمَامُ الْعِدَى وَغِيظُ الْحَسُودِ**

(متنبی: ۲۲ و ۲۱)

(اگر به خود می‌بالم این عجب و غرور از کسی است که بالاتر از خود کسی

را نمی‌بیند.

من همزاد جود و بخشش و خداوند قافیه و سم دشمن و سبب خشم حسود هستم).

۴- **مدح:** ممدوحان متنبی در این دوره معیار خاصی نداشتند و ممدوحان او

به جز افرادی چون بدر بن عمار؛ فرمانده سپاه طبریه و ابوالعشائر والی انطاکیه، اغلب

مردمی گمنام بودند و به قول ثعالبی: متنبی در این دوره دور و نزدیک را می‌ستود و

گرگی^۱ را از بلبل تمییز نمی‌داد. (الفاخوری، ۱۹۸۷: ۶۰۵)

ولی مهم این است که متنبی طبق عادتش در این دوره نیز گاهی از مدح خود نادم و

پشیمان است که نمونه‌ای از آن در ذیل ذکر می‌شود:

« **مَدَحْتُ قَوْمًا وَإِنْ عَشْنَا نَظَمْتُ لَهُمْ** **قَصَائِدًا مِنْ إِيَّاتِ الْخَيْلِ وَالْحَصَنِ**
تَحْتَ الْعِجَاجِ قَوَافِيهَا مُضْمَرَةٌ **إِذَا تُنَوِّشِدْنَ لَمْ يَدْخُلْنَ فِي أُنْ «**

^۱ کرگی: پرنده‌ایست که آن را کلنگ خوانند - لغت‌نامه دهخدا

(متنّبی: ۱۷۱)

(قومی را مدح کردم که چون پست و نادان بودند، سزاوار مدح من نبودند. اگر عمری باشد قصائدی برای آنها بسرایم که از جنس اسبان ماده و نر باشد. (با اسبان ماده و نر با آنها خواهم جنگید)

قصائدی که قافیه‌های آن در زیر گرد و غبار، چون اسبانی آماده برای مسابقه باشند که چون سروده شوند بر خلاف قصائد معمولی در گوش وارد نشوند).

متنّبی در مدح ممدوحین، گزافه‌گویی بسیار کرده و در اشعار خود بارها غلو

مردود آورده است مانند این بیت در مدح بدر بن عمّار که در این دوره سروده است:

« لَوْ كَانَ عِلْمُكَ بِالْإِلَهِ مُقَسِّمًا، فِي النَّاسِ، مَا بَعَثَ إِلَهٌ رَسُولًا
نَطَقَتْ بِسُودُوكِ الْحَمَامُ، تَغْنِيًا، وَ بِمَا تُجَشِّمُهَا الْجِيَادُ صَهِيلًا »

(متنّبی: ۱۴۷ و ۱۴۸)

(اگر علم تو بین مردم تقسیم می‌شد، خدا پیامبری نمی‌فرستاد.

کبوتران سیادت تو را آواز می‌دهند و اسبان که شیبه می‌کشند دلاوریها و جنگ‌آوری‌های تو را می‌سرایند).

این ابیات بیشتر انسان را به یاد آن بیت مشهور می‌اندازد:

هر کس به زبانی صفت حمد تو گوید بلبل به غزل خوانی و قمری به ترانه

متنّبی در سال ۳۲۴هـ.ق به نزد بدر بن عمار رفت و دو سال در خدمت او بود و

او را مدح می‌گفت. ولی حاسدان بین بدر و او اختلاف ایجاد کردند و این امر باعث

شد که بدر متنّبی را از خود براند. متنّبی با جدا شدن از بدر بن عمّار، راه آوارگی در

پیش گرفت و این آوارگی شش سال به طول انجامید. در همین ایام بود که متنّبی خبر

مرگ جده‌اش را شنید و سوگ‌نامه‌ای در رثای وی سرود).

دوره دوم: دوره دوم زندگی شعری منتبّی از آشنایی وی با سیف الدوله آغاز می شود. «منتبّی در سال ۳۳۷ هجری ابوالعشائر حمدانی را مدح کرد و ابوالعشائر، منتبّی را هنگامی که سیف الدوله به انطاکیه آمد معرفی نمود و از منزلت و مقام شعری منتبّی برای سیف الدوله سخن گفت. سیف الدوله دوستدار شعر و ادب بود و مانند هارون الرشید ادیبان و شاعران و دانشمندان را در دربار خود گرد می آورد، لذا از منتبّی خواست که همراه او به حلب برود. منتبّی بر سیف الدوله شرط کرد شعر خود را بر سیف الدوله فقط نشسته بخواند و در پیش او زمین را بوسه نزند و سیف الدوله پرداخت سه هزار دینار در سال را در برابر سه قصیده برای او تضمین کند.» (فروخ، ۱۹۸۵: ۴۶۰)

منتبّی در این دوره اشعار زیادی در مدح سیف الدوله سروده است و اگر ادعا کنیم که منتبّی واقعاً به سیف الدوله عشق می ورزیده است و سیف الدوله در بین ممدوحین منتبّی متفاوت بوده است، سخنی به گزاف نگفته ایم. چون منتبّی افراد زیادی را ابتدا مدح کرده است و وقتی ممدوحین به وعده های خود عمل نکرده اند از آنها رنجیده است و آنها را هجوی گزنده و گاهی بسیار زننده و زشت گفته است که برخی از آنها را حتی شارحین دیوان منتبّی از دیوان او حذف کرده اند، چونکه منتبّی در آن ابیات واژه های مستهجن به کار برده است.

ولی منتبّی وقتی از سیف الدوله می رنجد و او را ترک می کند او را چون دیگران هجو نمی کند بلکه می توان گفت ابیات او بیشتر جنبه گله و شکایت دارد. که به عنوان نمونه به برخی از این قبیل ابیات اشاره می کنیم.

« حَبِّبْتُ قَلْبِي قَبْلَ حُبِّكَ مِنْ أَى
وَقَدْ كَانَ غَدَارًا، فَكُنْ أَنْتَ وَافِيَا
وَأَعْلَمَ أَنَّ الْبَيْنَ يَشْكِيكَ بَعْدَهُ
فَلَسْتُ فَوَادِي إِنْ رَأَيْتُكَ شَاكِيَا
أَقْلَّ اشْتِيَاقًا، أَيُّهَا الْقَلْبُ رُبَّمَا
رَأَيْتُكَ تَصْفِي الْوُدَّ مِنْ لَيْسَ صَافِيَا
(منتبّی، ۴۴۱ و ۴۴۲)

منتبئی قلب خود را خطاب قرار می دهد و می گوید: (ای قلب من قبل از اینکه تو سیف الدوله را دوست داشته باشی من تو را دوست داشته ام او مکار از آب در آمد، ولی تو به من وفادار باش. می دانم جدایی بعد از او، تو را به شکوه واداشته است ولی ای قلب من تو قلب من نیستی اگر ببینم که شکایت کنی. ای دل از اشتیاق خود بکاه شاید تو خالصانه کسی را دوست داشتی که او در محبت اهل صفا نبود). این ابیات بیانگر آن است که منتبئی همچنان سیف الدوله را دوست داشته است ولی ظاهراً چاره ای جز جدایی نداشته است.

نکات برجسته اشعار منتبئی در این دوره.

۱- **مبالغه در مدح:** منتبئی در مدت نه سالی که در دربار سیف الدوله بود مدح را به حدّ اعلاّی خود رساند و در این مدّت به جز سیف الدوله کسی دیگر را مدح نکرد و بخش عظیمی از دیوان خود را به سیف الدوله اختصاص داد تا جایی که طه حسین در کتاب «من تاریخ الادب العربی» جلد سوم، می گوید: « اگر کسی بگوید منتبئی در باره سیف الدوله یک دیوان مستقل دارد و اگر این اشعار در کتابی مجزا گرد آورده شود، نه تنها زیباترین اشعار منتبئی بلکه زیباترین اشعار عربی است زیاده نگفته است». (حسین، ۱۹۹۱: ۱۶۴)

به عنوان نمونه ابیاتی از مدحیات منتبئی در اینجا ذکر می شود:

« لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْ دَهْرِهِ مَا تَعَوَّدَا وَمُسْتَكْبِرٍ لَمْ يَعْرِفِ اللَّهَ سَاعَةً هُوَ الْبَحْرُ غُصٌّ فِيهِ إِذْ كَانَ سَاكِنَا	وَعَادَةُ سَيْفِ الدَّوْلَةِ الطَّعْنُ فِي الْعَدَى رَأَى سَيْفَهُ، فِي كَفِّهِ، فَتَشْهَدَا عَلَى الدَّرِّ؛ وَأَحْذَرُهُ إِذَا كَانَ مُزْبِدَا»
--	--

(منتبئی ۳۷۰)

(هرکسی در زندگیش عادت‌ی دارد و عادت سیف الدوله نیزه زدن در سینه دشمن است یعنی نیزه زدن در سینه دشمن برای سیف الدوله امری عادی است. بسا مستکبری که خدا را لحظه‌ای نشناخت ولی چون شمشیر خدا را در دست سیف الدوله دید به یگانگی خداوند شهادت داد. او چون دریاست وقتی آرام است به قصد کسب مروارید به او نزدیک شو و چون متلاطم و عصبانی باشد از او بر حذر باش).

۲- وصف جنگهای مسلمانان علیه رومیان: متنی در این دوره عظمت مسلمانها را به تصویر می کشد و مهارت خویش را در وصف جنگها بروز می دهد شعرش را از حماسه و فخر آکنده می سازد. متنبی در قصیده ای جنگ سیف الدوله با دمستگ برداس یکی از فرماندهان رومی را کاملاً به تصویر می کشد و با تامل در این قصیده می توان پی برد که هیچ چیز از نگاه تیز بین متنبی دور نمانده است و او همه چیز را به تصویر کشیده است. در این جنگ دمستگ برداس توانست از معرکه بگریزد ولی پسرش به اسارت سپاهیان سیف الدوله در آمد لذا متنبی این موضوع را این گونه بیان می کند:

لِذَلِكَ سَمَّى بِنُ الدُّمُسْتَقِ يَوْمَهُ مَمَاتًا وَ سَمَّاهُ الدُّمُسْتَقُ مَوْلِدًا

(متنبی: ۳۷۱)

(به خاطر همین است که پسر دمستگ برداس روز اسارتش را مرگ نامید و دمستگ برداس روز فرارش را تولدی دوباره نامید).

متنبی در بیان مسائل هیچ سؤالی را و لو این که مقدر باشد و مطرح نشود، بی پاسخ نمی گذارد به عنوان مثال اگر کسی بپرسد چرا در این جنگ فرمانده سپاه یعنی دمستگ برداس اسیر نشده است در جواب گفته است:

وَ مَا طَلَبْتُ زُرْقُ الأَسِنَّةِ غَيْرَهُ وَ لَكِنِ قُسُطَنْطِينِ كَانَ لَهُ الفِدَى

(همان: ۳۷۱)

(سر نیزه ها فقط دمستگ برداس را می جستند ولی پسرش قسطنطین فدای او شد).

و در قصیده ای دیگر نبرد سیف الدوله، با رومیان بر سر قلعه حدث و فتح آن به دست سیف الدوله را به طرزی زیبا به تصویر می کشد.

هَلِ الْحَدَثُ الْحَمْرَاءُ تَعْرِفُ لَوْنَهَا	وَ تَعَلَّمْ، أَيُّ السَّاقِيَيْنِ الْغَمَائِمِ
سَقَّتْهَا الْغَمَامُ الْغُرُّ، قَبْلَ نَزْوَلِهِ	فَلَمَّا دَنَا مِنْهَا، سَقَّتْهَا الْجَمَاجِمُ
بَنَاهَا فَأَعْلَى، وَالْقَنَا يَفْرَعُ الْقَنَا	وَ مَوْجُ الْمَنِيَا، حَوْلَهَا، مُتَلَاظِمِ
وَكَانَ بِهَا مِثْلُ الْجُنُونِ، فَأَصْبَحَتْ	وَمِنْ جُنْتِ الْقَتْلَى، عَلَيْهَا تَمَائِمُ.
طَرِيدَةٌ دَهْرٍ سَاقَهَا فَرَدَدَتْهَا	عَلَى الدَّيْنِ بِالْخَطِيِّ، وَالدَّهْرِ رَاغِمُ

(همان: ۳۸۵ و ۳۸۶)

(آیا قلعه حدث رنگ خود را می داند و آیا می داند که کدام ابر ساقی او بوده است که بر آن باریده است (اشاره به این دارد که قلعه به رنگ سُرخ درآمد و خود قلعه نمی داند که این رنگ سُرخ توسط ابرهای آسمان بر آن باریده یا خون جمجمه‌هایی است که دیوارهای آن به رنگ سرخ درآورده است. چون آورده‌اند که بعد از پیروزی جمجمه‌های افراد رومی را روی دیوارهای قلعه چیدند و خون آن جمجمه‌ها دیوارهای قلعه را رنگین کرد. و متنبی، فراوانی خون را به باران تشبیه کرده است.)

قبل از آمدن سیف الدوله به آن قلعه ابرهای پر باران بر آن می بارید ولی وقتی سیف الدوله به آن نزدیک شد با جمجمه‌های مقتولین آنرا سیراب و رنگین کرد.

سیف الدوله آن قلعه را ساخت و بالا برد در حالیکه نیزه بر روی نیزه می خورد (باران نیزه از دو طرف به حدی بود که نیزه‌ها به هم برخورد می کرد) و امواج مرگ در اطراف آن قلعه در جوش و خروش بود (کثرت مرگ و مقتولین به حدی زیاد بود که هر لحظه امکان کشته شدن وجود داشت)

و آن قلعه، پریشان مثل دیوانه بود و جسد کشتگان بر آن قلعه، بمنزله تمانم (دعاهای بر طرف کننده چشم زخم) شد بر آن قلعه. (وجود اضطراب برای مردم آن قلعه به خاطر جنگهای مختلفی که بر سر آن بین رومیان و مسلمانان وجود داشت به مانند جنونی بود ولی با آمدن سیف‌الدوله و کشتن رومیان و آویختن جنازه آنها بر دیوارهای قلعه اضطراب و نگرانی در آنجا برطرف شد)

این قلعه شکار روزگار بود که روزگار به کمک رومیان آن را از تصرف مسلمانان خارج کرده بود ولی تو آن را با نیزه‌های خطی به مسلمانان برگرداندی و روزگار خوار و ذلیل شد).

البته یکی از سبک های متنبی این است که همراه با ممدوح، دشمن او را بزرگ جلوه می دهد و سپس ممدوح را بر دشمنش برتری می دهد در این قصیده هم انواع سلاح های رومی و انبوهی سپاه و نظم و انضباط آنها را این چنین توصیف می کند:

أَتُوكَ يَجْرُونَ الْحَدِيدَ، كَأَنَّمَا	سَرُوا بِجِيَادِ مَالِهِنَّ قَوَائِمُ
إِذَا بَرَقُوا، لَمْ تُعْرِفِ الْبَيْضُ مِنْهُمْ	ثِيَابُهُمْ مِنْ مِثْلِهَا، وَالْعَمَائِمُ.
خَمِيسٌ بِشَرْقِ الْأَرْضِ وَالْغَرْبِ زَحْفَهُ	وَفِي أَدْنِ الْجَوَازِ مِنْهُ زَمَائِمُ
تَجْمَعُ فِيهِ كُلُّ لِسَانٍ وَأُمَّةٍ	فَمَا يُفْهِمُ الْحُدَاثَ، إِلَّا التَّرَاجِمُ

(همان، ۳۸۶ و ۳۸۷)

(آنها غرق در سلاح به سوی تو آمدند و آنقدر با خود سلاح داشتند که از شدت سیاهی گویا در تاریکی راه می رفتند و اسبان آنها بقدری غرق در سلاح بود که گویا اسبان آنها پا نداشتند.

آنگاه که زیر نور خورشید درخشیدند، لباسها و عمامه‌هایشان از کلاه خودهایشان که شبیه هم بودند قابل تشخیص نبود. غرق در سلاحهای آهنین بودند شاید مراد این است

که آنها انسانهای جنگ آزموده‌ای بودند چون هر چقدر شمشیر و زره صیقلی باشد نشانه‌ی آن است که خیلی کار کرده است.

این سپاه آنقدر عظیم است که شرق و غرب را دربرگرفته و صدای آنها به آسمان رفته و به گوش ستاره جوزاء رسیده است در این سپاه از هر زبان و ملتی جمع شده است به گونه‌ای که افراد زبان همدیگر را نمی‌دانند و برای صحبت کردن با هم باید مترجمی بین آنها باشد. مراد کثرت سپاه است).

دوره سوم: متنبی پس از آنکه از سیف الدوله جدا شد و از حلب به دمشق آمد و از آنجا به قصد اینکه در خدمت کافور باشد راهی مصر شد سومین مرحله حیات شعری خود را آغاز کرد. در باره جدایی وی از سیف الدوله آورده اند:

« یک روز میان متنبی و ابن خالویه نحوی در پیشگاه سیف الدوله مناظره ای در گرفت که به ناسزا و دشنام کشید و ابن خالویه با کلیدی که در دست داشت بر سر متنبی زد و متنبی با دلی لبریز از خشم و کینه و اندوه ، بهشت گمشده خود حلب را ترک گفت». (الفاخوری، ۱۳۶۸: ۴۳۸)

مقصود متنبی از مدح کافور آن است که به زودی منصب و حکومتی به دست آورد و روح تشنه و بلند پرواز خود را سیراب سازد ولی کافور به هدف متنبی پی می برد و به او چیزی از منصب و مقام نمی دهد، به همین جهت متنبی پس از آنکه از مصر فرار می کند، کافور را در قصیده ای به باد هجو می گیرد و قطعاً هجو متنبی در شأن کافور از قوی ترین هجوهای زبان عربی است و در نزد ناقدان عربی از بهترین هجوهای متنبی بشمار می رود شعر متنبی در این دوره به اوج پختگی خود می رسد و از هرگونه تعقید و تکلف خالی بوده و آکنده از حکمت و ضرب‌المثل است. لذا از موضوعاتی که متنبی در این دوره در دیوان خود بسیار آورده و نیکو حق آن را ادا کرده است، هجو است.

« زبان متنبی در هجوئیات به سادگی می گراید و در مقایسه با مدح هایش، میزان صور خیال در آنها بسیار اندک است، به نظر می رسد یکی از دلایل این امر، عام بودن مخاطبان او و دیگری غلبه انفعالات درونی چون خشم باشد که مجالی برای اندیشیدن به صور خیال پیچیده برای شاعر باقی نگذاشته است. » (پارسا و مرادی، ۱۶۹) در اینجا برای نمونه ابیاتی از هجوهای متنبی ذکر می شود:

« **اولی اللئام کویفیر بمعذرة** **فی کل لؤم و بعض العذر تنفید** »

(برقوقی، بی تا: ۱۴۸)

سزاوارترین کسی که باید به سبب پستی خود معذرت خواهی کند، کافورک است و گاهی عذر خواهی خود پستی و خیره سری است).

و **شعر مدحت به الکرکدن** **ن بین القریض و بین الرقی**

چه بسا اشعاری که بدان کرگدن (کافور) را ستودم در حالی که آن (اشعار) میان شعر و افسون بودند. (از یک سو شعر بودند و از سوی دیگر، افسون و طلسم که به وسیله آنها او را می فریغتم تا مال و ثروتش را به دست آورم. (منوچهریان، ۱۳۸۲: ۱۲۱). و از دیگر موضوعات شعری متنبی در این دوره حکمت و ضرب المثل است که مواردی از آن در اینجا ذکر می شود.

و **قیدت نفسی فی ذراک محبة** **و من وجد الاحسان قیدا تقیدا**

(به سبب دوست داشتن، خویشتن را (برای ماندن) در کنف تو به بند کشیدم و هر که نیکوکاری را بند بیابد خود را با آن به بند می کشد). (امثال سائره از شعر متنبی:

(۵۶)

و **ما الحسن فی وجه الفتی شرفا له** **إذا لم یکن فی فعله و الخلاق**

(زیبایی در چهره جوان برای او شرفی نیست هرگاه که آن [نیکویی] در کردار و اخلاقش ظهور نیابد). (رازی، ۱۳۶۸: ۹۸)

دوره چهارم: این دوره آخرین مرحله زندگی شعری منتبّی است که با مرگ او همراه است. عمر فروخ در مورد این مرحله زندگی شاعر می نویسد:

« او به سوی مشرق روانه می شود و به کوفه مسقط الرأس خود می رود. در کوفه اوضاع را بر وفق مراد خویش نمی یابد و کسی را شایسته مدح نمی بیند، تا اینکه ادیب توانای زمانه؛ ابن عمید از او می خواهد که به دیدار وی برود. منتبّی به نزد ابن عمید می رود و او را به سال ۳۵۴ هجری مدح می کند و در همین سال عضد الدوله بن بویه، منتبّی را از شیراز به نزد خود فرا می خواند و منتبّی او را در قصیده ای در محل شعب بوان مدح کرده است و سرانجام منتبّی از عضد الدوله می خواهد که به مسقط الرأس خویش کوفه برگردد تا از مال فراوانی که آن را در طول زندگی شعری خود جمع آوری کرده است، بهره مند شود ولی در بین راه یکی از سران عربهای بادیه نشین متعرض او می شود و وی را در سال ۳۵۴ هجری در دو فرسخی ناحیه بغداد به قتل می رساند». (فروخ، ۱۹۸۵: ۴۶۳)

شعر منتبّی در این دوره به پایه شعر او در حلب و مصر نمی رسد زیرا شعر او دیگر خالی از حکمت و وصف جنگ و مظاهر طبیعت است و خصائص دوران جوانی و بلند پروازی او را در حلب ندارد، جز اینکه شعر وی در این دوره از لطافت و قدرت وصف و توصیف آکنده است، چنان که این امر را در مدح وی برای عضد الدوله در شعب بوان^۲ مشاهده می کنیم.

منتبّی با دیدن مناظر شعب بوان چنان مجذوب زیباییهای آن می شود که آنجا را سرآمد بهشتهای روی زمین می داند و در بین مناطق خوش آب و هوای این جهان آن را به منزله بهار می داند نسبت به دیگر فصول و می گوید:

^۲ شعب بوان مکانی است در شیراز با درختان و آبهای فراوان که یکی از بهشتهای دنیا به شمار می رود. (یازجی، ۴۵۲)

مغانی الشَّعْبِ طَبِيبَا فِي الْمَغَانِي

بِمَنْزِلَةِ الرَّبِيعِ مِنَ الزَّمَانِ

(متنّبی، ۵۴۱)

(منازل این درّه بر منازل جهان برتری دارد، همچنانکه بهار بر تمام فصول برتری دارد).
متنّبی صبح هنگام که با اسب در این درّه از زیر درختان می گذشته است قطرات شبّنبم را که از درختان به پایین می ریخته اند این گونه توصیف می کند.

غَدُونَا تَنْفُضُ الْأَغْصَانِ فِيهَا

عَلَى أَعْرَافِهَا مِثْلَ الْجَمَانِ

(همان، ۵۴۱)

(صبح هنگام که در آن منطقه می رفتیم قطرات شبّنبم از درختان بر روی موهای گردن اسبان می ریخت که آن قطره‌ها مانند دانه‌های مروارید بود).
او معتقد است که درختان انبوه است ولی نه آنچنان که رهگذران را از نور خورشید کاملاً بی نصیب کند بلکه فقط از گرمای آن می کاهد نور خورشید به اندازه کافی به عابرینی که از زیر آن درختان می گذرد می رسد و حتی به طرزی ماهرانه و زیبا نور خورشید را که از لابلائی درختان به پایین می تابد به دینارهای طلائی تشبیه می کند که از لابلائی انگشتان بر سر رهگذران می ریزد.

« فَسِرْتُ وَ قَدْ حَجَبَنَ الْحَرَّ عَنِّي وَ جِئْتُ مِنَ الضِّيَاءِ بِمَا كَفَانِي

وَ أَلْقَى الشَّرْقُ مِنْهَا فِي ثِيَابِي دَنَاتِيْرَا تَفَرَّ مِنَ الْبِنَانِ »

(متنّبی: ۵۴۱)

(در زیر درختان راه می رفتم در حالی که شاخه های آن مانع گرمای خورشید می شدند و نور خورشید به اندازه کافی به من می رسید و نور خورشید مانند دینارهای گرد و طلائی که از لابلائی انگشتان بریزد بر روی لباسهای من می تابید).
متنّبی در توصیف میوه های آن درختان می گوید:

لَهَا ثَمَرٌ تُشِيرُ إِلَيْكَ مِنْهُ

بِأَشْرِبِيَّةٍ وَقَفْنَ بِلَا أَوَانِ

(همان، ۵۴۱)

(میوه های آن درختان چنان آبدار است که گویی بعضی از آن‌ها اشاره به شربت‌هایی بدون ظرف دارند.) > یعنی چنان آبدارند که گویی شربت‌هایی بدون ظرف هستند.<

« وَأَمْوَاهُ تَصِلُ بِهَا حَصَاهَا صَلِيلَ الْحَلِيِّ فِي أَيْدِي الْغَوَانِي »

(همان: ۵۴۲)

(آن مکان (شعب بوان) آب‌هایی دارد که در جویها جاری است و با خود سنگریزه‌ها را می‌برد و این آبها، زلال و صاف است چون دستان زیبا رویان و صدای سنگریزه‌ها مانند صدای زیور آلات است در دستان زیبا رویان آواز خوان).

از آنجایی که متنبی شیفته قدرت است بیش از همه به وصف جنگ پرداخته است. وی در وصف جنگ ۱۸ قصیده دارد و در این قصائد وصف را با داستان پردازی، غنا و حماسه به هم آمیخته است و چون در بیشتر نبردهای سیف الدوله با رومیان حضور داشته است، صحنه های هولناک جنگ را به شکلی ماهرانه مجسم نموده، خواننده را به فضایی آکنده از گرد و غبار، برق شمشیرها، چک‌چک سلاح‌ها، نعره دلاوران و دریای موج خون می‌برد.

ولی همچنان که می‌بینیم با توجه به اینکه متنبی در طول زندگی شعریش زیاد به وصف طبیعت پرداخته است ولی بدون تردید می‌توان گفت که متنبی در وصف طبیعت هم چون دیگر موضوعات شعریش ید طولایی دارد.

آنچه در تمام دوره های زندگی شعری متنبی به چشم می‌خورد و جای جای دیوانش از آن خالی نیست مدح و رثاست و آنچه یک شاعر را بر دیگر شعرا برتری می‌دهد فصاحت و بلاغت است که فصاحت و بلاغت در سراسر دیوان متنبی موج می‌زند.

در دیوان منتبّی چند قصیده در رثا وجود دارد و مهمترین آنها یکی مرثیه ای است که برای جدّه خود سروده است و دیگر مرثیه ای که در مرگ مادر سیف الدوله و پسرش و دو خواهر بزرگ و کوچکش و محمد بن اسحاق تنوخی و عمه عضد الدوله سروده است.

منتبّی در رثای جدّه اش به آوردن کلمات حکمت آمیز و بسط فلسفه بدبینانه در باره مرگ می پردازد و می گوید:

« أَلَا لَا أُرِي الْأَحْدَاثَ حَمْدًا وَلَا نَمًا فَمَا بَطَشُهَا جَهْلًا وَمَا كَفُّهَا حِلْمًا
إِلَى مِثْلِ مَا كَانَ الْفَتَى مَرَجِعَ الْفَتَى يَعُودُ كَمَا أُبْدِي وَيُكْرِي كَمَا أُرْمَى
أَحْنُ إِلَى الْكَأْسِ الَّتِي شَرِبْتُ بِهَا وَأَهْوَى لِمِثْوَاهَا التَّرَابُ وَمَا ضَمًّا

« هان بدانید! نه رخدادهای خوش را می ستایم و نه پیش آمدهای تلخ را می نکوهم؛ زیرا نه تندی حوادث از روی نادانی است و نه کندی آنها به روزگار از روی مجاز است (حوادث و رخدادها ربطی به روزگار ندارد و نسبت آنها به روزگار از روی مجاز است).

بازگشت هر انسانی به سوی عدم و نیستی است، یعنی همان گونه که از عدم آفریده شده، به عدم نیز باز می گردد و همان گونه که رشد کرده است کاستی می گیرد.

من مشتاق جامی هستم که جدّه ام نوشید و به سبب جای گرفتن وی در خاک، خاک و آن را که خاک در بر گرفته دوست دارم (پس از او زندگی را دوست ندارم). (رضایی و حسن زاده، ۱۳۸۶: ۷۶ و ۷۷ و ۷۸).

نتیجه گیری:

با بررسی دیوان منتبّی به نتایج زیر می توان اشاره کرد.

- ۱- زندگی شعری منتبّی به چهار دوره قابل تقسیم است که ذکر آن گذشت.
- ۲- دوره دوم، یعنی؛ نه سالی که با سیف الدوله بوده است، اوج شاعری و دوره عظمت اوست.
- ۳- منتبّی از تمام فنون و اغراض شعری به نحو احسن استفاده کرده است.
- ۴- بخش
- ۵- عظیمی از دیوان او را مدحیات تشکیل می دهد.
- ۶- منتبّی افراد بسیاری را ابتدا مدح کرده است ولی چون آنچه را که از آنها توقع داشته است برآورده نشده است به هجو آنها پرداخته است.
- ۷- غزل در دیوان منتبّی فراوان نیست. زیرا دلی که همواره در طلب علو مقام است نمی تواند به غزل پردازد، یا آنکه شیفته قدرت و قوت است به همنشینی با زنان راضی نمی شود.
- ۸- وصف در سرتاسر قصائد گوناگونش پراکنده است و به ندرت قصیده ای می توان یافت که از ابتدا تا انتها در این مقوله باشد.
- ۹- منتبّی بر خلاف برخی شعرای عرب کمتر به زن و توصیف شراب پرداخته است.

منابع و مأخذ

- ۱- ابن عباد، صاحب، (۱۳۵۶) امثال سائره از شعر متنبی، ترجمه دکتر فیروز حریرچی، تهران، انتشارات سحر، چاپ اول.
- ۲- برقوئی، عبدالرحمان (بی تا)، شرح دیوان متنبی، بیروت، دارالکتب العربی.
- ۳- پارسا، احمد، و مرادی، فرشاد (۱۳۸۵)، «سبک شناسی هجوئیات متنبی» مجله علمی و پژوهشی انجمن زبان و ادبیات عربی، شماره ۸، زمستان سال سوم، شماره صفحات از ۱۵۷ تا ۱۷۵.
- ۴- حسین، طه، (۱۹۹۱) من تاریخ الأدب العربی، بیروت، دار العلم للملایین، چاپ پنجم.
- ۵- رازی، محمد ابن ابی بکر، (۱۳۶۸) امثال و حکم، ترجمه دکتر فیروز حریرچی، تهران، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
- ۶- رضایی، غلامعباس و حسن زاده نیری، محمد حسن (۱۳۸۶) شرح گزیده دیوان متنبی، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران. چاپ دوم.
- ۷- الفاخوری، حنا، (۱۹۸۷) تاریخ الادب العربی، بیروت، المکتبه البوسیلیه، چاپ دوازدهم.
- ۸- الفاخوری، حنا، (۱۳۶۸) تاریخ ادبیات زبان عربی، ترجمه عبد الحمید آیتی، تهران، انتشارات توس، چاپ دوم.
- ۹- فروخ، عمر، (۱۹۸۵) تاریخ الادب العربی، بیروت، دارالعلم للملایین، چاپ پنجم.
- ۱۰- المتنبی، احمد بن حسین، (بی تا) دیوان المتنبی، بیروت، دارصادر.
- ۱۱- منوچهریان، علیرضا، (۱۳۸۲) ترجمه و تحلیل دیوان متنبی، همدان، نور علم، چاپ اول.
- ۱۲- واحدی نیشابوری، علی بن احمد، (بی تا) شرح دیوان المتنبی للواحدی، مکتبه مشکاة الاسلام.
- ۱۳- الیازجی، ناصیف، (بی تا) العرف الطیب فی شرح دیوان ابی الطیب، بیروت، دارصادر.